

بررسی سندی و دلالتی امتناع امام علی (ع) از خلافت با تاکید بر کلام ۹۲ نهج البلاغه

مهدی مردانی*

کارشناسی ارشد دانشکده علوم حدیث قم
(تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱/۲۹ - تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۴/۱۳)

چکیده

بیعت مردم با امام علی(ع)، یکی از صحنه‌های کم نظیر تاریخ است که در حیات سیاسی اسلام نقش مهمی داشت. اشتیاق بی‌سابقه‌ی مردم برای بیعت با امام علی(ع)، از یک سو و اعلان نصرت و حمایت اصحاب از سوی دیگر، همه چیز را برای یک بیعت فراگیر و پر شور آماده ساخته بود. لکن برخلاف انتظار، امام علی(ع) در نخستین عکس‌العمل خود، ضمن ایراد جملاتی، از قبول خلافت امتناع ورزید و آن را نپذیرفت. این سخن که در کلام ۹۲ نهج البلاغه گزارش شده است، حرف و حدیث‌های فراوانی را به دنبال داشت و سؤالات دوست و دشمن را نسبت به این موضع امام علی(ع) برانگیخت. مقاله‌ی حاضر کوشیده است تا با بررسی سندی و متنی این کلام، اولاً درستی انتساب این کلام به امام علی(ع) را به اثبات برساند و ثانیاً با ارائه‌ی تحلیلی شایسته، حکمت این امتناع امام علی(ع) را بیان نماید.

کلید واژه‌ها امتناع از خلافت، بیعت، امام علی(ع)، نهج البلاغه.

طرح مساله

پس از کشته شدن خلیفه‌ی سوم به دست شورشیان، نخبگان و خواص جامعه اسلامی که عمدتاً چهره‌های شاخص مهاجران و انصار بودند، به همراه تعداد زیادی از مردم مدینه، برای چاره‌اندیشی در مسأله‌ی زمامداری مسلمانان، در مسجد رسول خدا (ص) گرد آمدند. اشاره و ارشاد برخی از خواص و پیشگامان در اسلام و سخنان روشنگرانه‌ی

آنان در فضل و سابقه‌ی امام علی(ع)، زمینه‌های فراهم شده در روزهای پیشین را فعلیت بخشید و همگی، برخلاف امام علی(ع) اتفاق کردند. جمعیت، به سوی خانه‌ی مولا روانه گردید و همه یکصدا، امام علی(ع) را برای پذیرش حکومت فرا خواندند (نک: ابن ابی الحدید، ۳۶/۷، ۸/۴) حادثه‌ای که در تاریخ اسلام، برای نخستین و آخرین بار اتفاق افتاد.^۱ از آن‌جا که فقدان اعوان و انصار، مهم‌ترین مانع قیام امام علی(ع) تا آن روز بود،^۲ این انتظار می‌رفت که با فراهم آمدن شرایط، امام علی(ع) به دعوت مردم پاسخ مثبت داده و زمام امور مسلمانان را برعهده گیرد. لکن برخلاف انتظار، ایشان در نخستین عکس‌العمل، از قبول خلافت مسلمانان امتناع کرد و آن را نپذیرفت. امام علی(ع) بنا بر نقل سید رضی در پاسخ به کسانی که خواستار بیعت با ایشان بودند، فرمود:

«دَعَوْنِي وَ التَّمَسُّوْا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوْهُ وَ أَلْوَانٌ لَّا تَقُوْمُ لَهُ الْقُلُوْبُ وَ لَّا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُوْلُ وَ إِنِّ الْآفَاقَ قَدْ أَعَامَتْ وَ الْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ وَ أَعْلَمُوا أَنِّي إِنِ اجْتَبَيْتُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتَبِ الْعَاتِبِ وَ إِنِ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوْعُكُمْ لِمَنْ وَ لَيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيْرًا»^۳
(سیدرضی، خطبه ۹۲)

این سخن، در قرون بعدی، منشأ سؤالات و ابهامات عدیده‌ای گردید و موجب شد که برخی از مخالفان، آن را مستند ادعای عدم انتصاب الهی امام علی(ع) قرار دهند. چنان‌که ابن ابی الحدید معتزلی، در این باره نوشته است:

۱. چنان‌که امام علی(ع) در وصف شور و هیجان زاید الوصف مردم در این واقعه می‌فرماید: «دستم را باز کردید و من بستم؛ آن را کشیدید ولی من جمع کردم؛ آن‌گاه همچون شتران تشنه، به وقتی که به آب‌شخورهایشان وارد می‌شوند، بر من هجوم آوردید، تا جایی که بند کفش پاره شد و عبا از دوش افتاد و ضعیف زیر پا ماند. مردم به سبب بیعتشان با من، آنچنان خوشحال شدند که کودکان هم از این معنی به وجد آمدند، و پیران ناتوان، با گامهای لرزان، و بیماران با مشقت فراوان، و دختران نو رسیده، بی‌نقاب، برای تماشای این منظره روی آوردند.» (سید رضی، خطبه‌ی ۲۲۹)

۲. چنان‌که امام علی(ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «پس نظر کردم؛ و جز اهل بیتم یاوری برای خود نیافتم، از اینکه آنان را به دست مرگ سپارم، دریغ کردم؛ چشم بر خاشاک بستم و زهر غم و غصه آشامیدم.» (همان، خطبه‌ی ۲۶).

۳. ترجمه: «رهایم کنید و غیر مرا بخواهید؛ زیرا ما با حادثه‌ای روبرو هستیم که آن را چهره‌ها و رنگهاست؛ حادثه‌ای که دلها بر آن استوار و عقلا بر آن پایدار نمی‌ماند. آفاق حقیقت را ابر سیاه گرفته، و راه مستقیم، دگرگون و ناشناخته شده است. بدانید اگر خواسته‌ی شما را پاسخ دهم، براساس آنچه خود می‌دانم، با شما رفتار می‌کنم، و به گفتار هیچ گوینده و سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای توجه نمی‌کنم. و اگر رهایم کنید، مانند یکی از شما خواهیم بود، و شاید شنواتر و فرمانبردارتر از شما، برای کسی باشم که حکومت خود را به او می‌سپارید. و اگر من برای شما به وزارت بنشینم، بهتر از قیام به امارت است.»

«اصحاب ما این گفتار را بر ظاهر آن حمل کرده و می‌گویند که از سوی رسول خدا(ص)، نصی بر امامت علی(ع) وجود ندارد؛ هر چند که علی(ع)، از همگان برای خلافت سزاوارتر و شایسته‌تر بود؛ زیرا اگر چنین نصی وجود داشت، جایز نبود که بگوید: «مرا وانهد و دیگری را به جای من بجویند...» (ابن ابی الحدید، ۳۳/۷).

همچنین، بعضی معاصران اهل تسنن، با دامن زدن به این موضوع، اظهار داشته‌اند که اگر نصی الهی، در حق علی(ع) و فرزندانش وجود داشت، چگونه علی(ع) می‌توانست بگوید رهایم کنید و غیر مرا بخواهید؟! آیا غیر از این است که امام علی(ع)، امر خلافت را آن‌گونه که شیعه می‌پندارد، نمی‌بیند و و آن را بر غیر خود نیز جایز می‌شمارد؟ (نک: صالح بن عبد الله الدریش، ۱۰-۱۱).

از سوی دیگر، با توجه به سخنان امام علی(ع) در خطبه‌ی شقشقیه^۱ این اشکال نیز مطرح شده است که اگر حضور مردم و اعلان نصرت آنان حجت را بر امام علی(ع) تمام کرد، چرا ایشان در ابتدا، رسالت خویش را بر عهده نگرفت و از قبول خلافت خودداری کرد؟ چرا کسی که خلافت را حق مسلم خود می‌شمرد و پیوسته از غصب آن شکوه می‌کرد، وقتی شرایط مهیا گردید، آن را رها کرد و از به دست گیری زمام امور خودداری ورزید؟ این شبهات و نظایر آن، موجب گردید که این کلام امام علی(ع)، با چالش جدی مواجه گردد و حتی برخی از صاحب‌نظران، در انتساب آن تشکیک کنند. (نک: شوشتری، ۵۶۴/۹) از این رو، شایسته است که با بررسی سندی و دلالتی این کلام، به ارائه‌ی تحلیلی شایسته از این سخن بپردازیم.

دیدگاه شارحان نهج البلاغه

شارحان و مفسران نهج البلاغه، نخستین گروه از محققان اسلامی بودند که دیدگاه‌های گوناگونی در پاسخ به اشکالات طرح شده، بیان نمودند و هریک با تحلیلی خاص، در صدد تأیید محتوای آن بر آمدند. چنان که «ابن ابی الحدید» (۶۵۶ هـ) با نقل باور امامیه، نخستین دفاع شیعیان از این کلام امام علی(ع) را گزارش کرده است؛ وی در دیدگاهی منقول از امامیه، کلام امام علی(ع) را خطاب به کسانی دانسته است که در زمان عثمان، از

۱. امام علی(ع) در این خطبه، با اشاره به علل پذیرش خلافت می‌فرماید: «سوگند به کسی که دانه را شکافت و جانداران را آفرید، اگر انبوه جماعت نبود، یا گرد آمدن یاران حجت را بر من تمام نمی‌کرد و خدا از عالمان پیمان نگرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ستمکاران و گرسنگی ستمکشان، خاموشی نگزینند، افسار خلافت را بر گردنش می‌افکندم و رهایش می‌کردم.» (سید رضی، خطبه‌ی ۳).

بیت‌المال محروم گشته بودند و با پیشنهاد بیعت به امام علی(ع)، خواستار تأمین سهم خود از بیت‌المال، به روش ابوبکر و عمر بودند (نک: ابن ابی الحدید، ۳۵/۷).

به بیان دیگر، برخی که گوی خلافت را در میدان امام علی(ع) انداختند، خواستار حکومت عدل علی(ع) نبودند؛ بلکه به دنبال منافع مادی خود بودند که در دوران حکومت عثمان، تعطیل شده بود و در واقع، آنان، به این امید با امام علی(ع) بیعت کردند که سهمشان از بیت‌المال، به وضعیت سابق برگردد. مؤید این مطلب، سخن دیگری است که امام علی(ع) در ماجرای بیعت مردم ایراد فرمودند:

«لَمْ تَكُنْ بِيَعْتِكُمْ إِيَّايَ فَلْتَةً وَ لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرُكُمْ وَ أَحَدًا إِئِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونََنِي لِأَنْفُسِكُمْ»^۱ (مفید، الارشاد، ۲۴۳/۱؛ سید رضی، خطبه ۱۳۶).

امام علی(ع)، در این سخن تصریح کرده‌اند که هدف مردم - البته شماری از آنها - از بیعت با ایشان، اصلاح امور جامعه‌ی اسلامی و یا برپایی احکام و شعائر الهی نبود؛ بلکه آنان تنها به این انگیزه که در سایه‌ی حکومت علی(ع)، به منافع شخصی و مادی خود برسند، با ایشان بیعت کردند.

از سوی دیگر، حضور پر رنگ و تأثیر گذار طلحه و زبیر، در ماجرای بیعت و نیز سهم وافر آنها از بیت‌المال در دوران خلفای گذشته، احتمال طرح شده را در توجیه اکراه امام علی(ع)، قوت می‌بخشد؛ چنان‌که طبق گزارش شیخ مفید، امام علی(ع)، جمله‌ی معروف «أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنْنِي أَمِيرًا» را خطاب به طلحه و زبیر ایراد فرمودند (نک: شیخ مفید، *الجملة*، ۱۳۰؛ نیز ابن خلدون، ۶۰۲/۲).

«ابن میثم بحرانی» (۶۷۹ هـ)، شارح نهج البلاغه، با عنایت به اشکال طرح شده، اکراه امام علی(ع) از قبول خلافت را به هدف ایجاد انگیزه و رغبت در مردم دانسته و سخن ایشان را مایه‌ی تشویق مردم به خلافت شمرده است:

«امام علی(ع)، با عدم پذیرش خلافت در آغاز، رغبت و میل مردم را شدیداً برانگیخت تا در قبول خلافت اصرار بورزند. زیرا انتقال خلافت به امام علی(ع)، بعد از دگرگونی‌هایی بود که در دین پدید آمده بود... پس نیاز بود که روحیه‌ی مردم را تقویت و آنان را بر دستورات الهی تشویق کند تا رغبت آنان را برای خلافت، فزونی بخشد» (ابن میثم، ۳۸۵/۲).

با اندکی تأمل در توجیه یاد شده، می‌توان ضعف این سخن را تشخیص داد؛ زیرا کسی که با سیره و منش علی(ع) آشنا باشد، به خوبی می‌داند که این‌گونه مصلحت

۱. ترجمه: «بیعت شما با من حادثه‌ی ناگهانی نبود و برنامه‌ی من و شما یکی نیست؛ من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید.»

اندیشی‌ها و سیاست‌ورزی‌ها، در دیدگاه ایشان جایی ندارد؛ چرا که اگر قرار بود که امام علی(ع)، با چنین شیوه و منطقی رفتار کند، می‌بایست در بسیاری از مواضع دیگر نیز به اقتضای مصالح تصمیم می‌گرفت.

در مثل، آنگاه که در شورای خلافت عمر، به امام علی(ع) پیشنهاد کردند که خلافت مسلمانان را به شرط عمل به کتاب خدا، سیره‌ی پیامبر(ص) و شیخین بپذیرد (نک: ابن ابی الحدید، ۱۸۷/۱؛ ابن اثیر، ۷۱/۳) امام علی(ع) حاضر نشد که با دروغی مصلحتی، خواسته‌ی آنان را بپذیرد و در عمل، بر اساس معیارهای خود رفتار کند. چرا که از پنهان کاری و دروغ‌گویی مبراً بود:

«وَاللَّهِ مَا كَتَمْتُ وَشِمَّةً وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً»^۱ (سید رضی، خطبه‌ی ۱۶).

همچنین زمانی که امام علی(ع) به خلافت رسید و با زیاده‌طلبی‌های طلحه و زبیر مواجه گردید، حاضر نشد که با اعطاء فرمانروایی بعضی مناطق، آنان را راضی نگه دارد و پس از استحکام پایه‌های حکومت، آنان را عزل کند؛ زیرا فریبکاری و خیانت را نمی‌پسندید:

«وَاللَّهِ مَا مَعَاوِيَةَ بِأُدْهَىٰ مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةَ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أُدْهَىٰ النَّاسِ»^۲ (همان، خطبه‌ی ۲۰۰).

اساساً امام علی(ع) نیازی به بیعت مردم نداشت تا آن که بخواهد برای افزایش رغبت و انگیزه‌ی آنان، تظاهر به اکراه و امتناع کند. چرا که خلافت برای علی(ع) هیچ ارزشی نداشت:

«وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَ لَا فِي الْوِلَايَةِ اِرْبَةٌ وَ لَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي اِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا»^۳ (همان، خطبه‌ی ۲۰۵).

از این رو باید گفت که این توجیه که امام علی(ع)، برای برانگیختن میل و رغبت مردم، اظهار اکراه نمود، با اخلاق و اندیشه‌ی سیاسی امام علی(ع) ناسازگار است. از سوی دیگر، میرزا حبیب‌الله خویی (م ۱۳۲۴هـ) با اشاره به سیره‌ی خلفای گذشته در تقسیم بیت‌المال که عرب را بر عجم و آزادگان را بر بردگان برتری می‌دادند، کلام امام علی(ع) را ناظر به کسانی دانسته است که با آن شیوه‌ی حکومتی خو گرفته بودند و به منظور بهره‌مندی از بیت‌المال، با امام علی(ع) بیعت کردند (نک: خویی، ۶۴/۷).

۱. ترجمه: «به خدا سوگند هرگز حقیقتی را پنهان نکردم و هیچ‌گونه دروغی نگفتم.»

۲. ترجمه: «به خدا قسم معاویه زیرک‌تر از من نیست؛ ولی او خیانت می‌ورزد و گناه می‌کند و اگر غدر و مکر نکوهیده نبود، من از زیرکترین مردمان بودم.»

۳. ترجمه: «به خدا سوگند، نه به خلافت رغبتی داشتم و نه به حکومت نیازی؛ این شما بودید که مرا به آن فراخواندید و بر من تحمیلش کردید.»

اما محمدتقی شوشتری (م ۱۴۱۵هـ) با استناد به ضعف سندی این کلام و نیز نقد محتوایی مفاد آن، انتساب این کلام به امام علی(ع) را نپذیرفته و در استناد آن تشکیک کرده است. (نک: شوشتری، ۵۶۴/۹)؛ گو اینکه در نهایت، سخن امام علی(ع) را قابل توجیه دانسته و به اشکال ابن ابی الحدید، پاسخ گفته است (همان، ۵۶۸).

انتقاد علامه‌ی شوشتری به کلام ۹۲ نهج‌البلاغه، دارای دو جهت است: یکی نقد سندی که استدلال ایشان در این خصوص، وجود «سیف بن عمر»^۱ در طریق خبر است و دیگری نقد متنی که با استناد به برخی شواهد تاریخی، متن گزارش سیف را نیز مدخول و مجعول دانسته است. از این رو شایسته است که برای شناخت صحت و سقم ادعای علامه‌ی شوشتری، به ارزیابی سندی و دلالتی این کلام بپردازیم. لکن از آنجا که این امر بدون ارزیابی مصادر کلام امکان‌پذیر نیست، ابتدا مصادر و منابع این سخن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

پیشینه تاریخی کلام ۹۲

در میان کتاب‌هایی که عهده‌دار معرفی مصادر نهج‌البلاغه‌اند، تنها دو منبع به عنوان مصادر کلام ۹۲ نهج‌البلاغه معرفی شده است که یکی «تاریخ الامم و الملوک» طبری و دیگری «الکامل» ابن اثیر است. (نک: خطیب، ۱۶۸/۲؛ علیخان عرشی، ۳۷؛ موسوی، ۶۳۱) این در حالی است که با تتبع در منابع تاریخی دیگر، متوجه می‌شویم که این کلام، در مصادر دیگری نیز گزارش شده است.

لکن همان‌گونه که «سید عبد الزهرا خطیب» گفته است (نک: خطیب، ۱۶۸/۲) سید رضی(ره)، این کلام را از مجموع دو سخن امام علی(ع) در دو جریان متفاوت گرد آورده است و در واقع، این گفتار، حاصل دو روایت متفاوت است که سیدرضی (ره)، بخش‌هایی از آنها را حذف کرده است. از این رو برای شناسایی مصادر این خطابه، لازم است که به این نکته توجه داشته و مصادر هر بخش را مشخص نماییم.

منظور از بخش اول، فراز نخست کلام ۹۲ است که فرمود:

«دَعُونِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ لَّا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَّا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ إِنِّ الْآفَاقَ قَدْ أَعَامَتِ وَ الْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ وَ أَعْلَمُوا أَنِّي إِنِ اجْتَبَيْتُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتَبَ الْعَاتِبِ وَ إِنِ تَرَكْتُمُونِي فَإِنَّا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ» (سید رضی، خطبه ۹۲).

۱. «سیف بن عمر التمیمی» یکی از جاعلان و دروغ پردازان مشهوری است که اهل سنت نیز وی را مذمت کرده و روایاتش را تضعیف نموده‌اند: «قال ابن معین: ضعيف الحديث وقال أبو داود: ليس بشيء وقال النسائي و الدارقطني: ضعيف وقال ابن حبان: يروي الموضوعات عن الاثبات، قال و قالوا أنه كان يضع الحديث.» (عسقلانی، ۲۵۹/۴).

و منظور از بخش دوم، عبارت پایانی آن است: «وَأَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا» (همان).

مصادر بخش اول

بعضی از مصادری^۱ که بخش نخست کلام ۹۲ نهج البلاغه را گزارش کرده‌اند، از این قرار است:

۱- تاریخ الامم و الملوك: محمد بن جریر طبری (۳۱۰ ق) به طریق خود از محمد و طلحه نقل می‌کند که وقتی مصریان به مردم مدینه گفتند که ما دو روز به شما مهلت می‌دهیم که خلیفه‌ی مسلمانان را معلوم سازید، مردم مدینه به سوی علی(ع) رفتند و به او پیشنهاد بیعت دادند؛ اما امام علی(ع) در خواست آنها را نپذیرفت و فرمود: «دعونی و التمسوا غیری فانما مستقبلون» امرأ له وجوه و له الوان لا تقوم له القلوب و لا تثبت علیه العقول»^۲ (طبری، ۴/۴۳۴).

۲- الفتوح: ابن اعثم کوفی(۳۱۴ ق) در این کتاب، سبب صدور دیگری برای کلام امام علی(ع) ذکر کرده و چنین آورده است که وقتی عثمان کشته شد، هنوز جنازه‌اش دفن نشده بود که گروه کثیری از مردم نزد علی(ع) رفته و از او درخواست بیعت کردند. اما امام علی(ع) نپذیرفت و در پاسخ اصرار آنان فرمود: «مرا رها کنید و برای این کار کسی دیگری را بطلبید؛ زیرا من حادثه‌ای می‌بینم که آن را چهره‌هاست؛ دلها برای آن قرار نگیرد و عقلها بر آن ثبات نیابد.» (نک: ابن اعثم، ۲/۴۳۴).

۳- الجمل: محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید (۴۱۳ ق)، درباره‌ی وقایع پس از قتل عثمان چنین نقل می‌کند که وقتی مردم بر گرد علی(ع) اجتماع کردند و از او درخواست بیعت نمودند، امام علی(ع) نپذیرفت و در جواب خواهش آنان فرمود: «اگر من درخواست شما را اجابت کنم شما را بر آنچه می‌دانم، می‌رانم و اگر مرا رها کنید، همانند یکی از شما خواهم بود» (شیخ مفید، الجمل، ۱۲۸).

۴- تجارب الامم: احمد بن محمد بن مسکویه (۴۲۱ ق) نیز گزارشی مشابه روایت طبری نقل کرده است که بیانگر اجتماع مردم و دعوت آنان از امام علی(ع) برای پذیرش خلافت است؛ لکن امام علی(ع) نپذیرفته و در پاسخ آنان فرمود: «مرا بگذارید و دیگری را

۱. برخی از منابعی که به عنوان مصادر کلام ۹۲ معرفی گردیده، کتابهایی‌اند که پس از نهج البلاغه نوشته شده‌اند. لکن از آن جهت که طریق آنها به کلام امام علی(ع) غیر از طریق سید رضی بوده است، جزو مصادر نهج البلاغه شمرده شده‌اند.

۲. ترجمه: «مرا بگذارید و دیگری را بجوید؛ کاری در پیش داریم که صورتها و رنگها دارد؛ دلها برای آن قرار نگیرد و عقول از آن اطمینان نیابد»

بجویید. کاری در پیش است که چهره‌هایی چند بدان طمع دارند. دلها در آن ناستوار و اندیشه‌ها بر سر آن ناآرام است... بدانید، اگر بپذیرم، آن شود که من می‌دانم. لیک، اگر مرا واگذارید، همچون یکی از شما باشم. بدانید هر کس را بر این کار نهید، من از همه‌ی شما از او شنواتر و فرمان بردارتر خواهم بود.» (ابن مسکویه، ۴۵۷/۱).

گفتنی است که این روایت را ابن شهر آشوب مازندرانی (۴۸۹ ق)، مرسلأً (نک: ابن شهر آشوب، ۱۱۰/۲) و ابو الفرج ابن جوزی (۵۹۷ ق) (نک: ابن جوزی، ۶۵/۵) و عز الدین ابن اثیر (۶۳۰ ق) (نک: ابن اثیر، ۱۹۳/۳) به نقل از طبری نقل کرده‌اند.

مصادر بخش دوم

برخی از مصادری که بخش پایانی کلام امام علی(ع) را نقل کرده‌اند، عبارتند از:

۱- **انساب الاشراف؛ احمد بن یحیی بلاذری** (۲۷۹ ق)، به نقل از محمد بن حنفیه، چنین نقل می‌کند که من نزد پدرم علی(ع) نشسته بودم که مردی از راه رسید و خبر کشته شدن عثمان را به ایشان داد. پس پدرم برخاست و داخل منزل شد. در این هنگام مردم بر او وارد شدند و گفتند: «دستت را بده تا بیعت کنیم» ولی علی(ع) امتناع کرد و فرمود:

«لا أنا لکم وزیر خیر منی لکم امیر»^۱ (بلاذری، ۲۱۰/۲)

۲- **تاریخ الامم والملوک؛ محمد بن جریر طبری** (۳۱۰ ق) نیز به نقل از محمد بن حنفیه و در گزارشی مشابه بلاذری، چنین آورده است که پس از کشته شدن عثمان، اصحاب رسول خدا(ص) نزد علی(ع) رفتند و از وی درخواست بیعت کردند؛ اما امام علی(ع) نپذیرفت و در پاسخ آنان فرمود: «چنین مکنید؛ زیرا اگر من وزیر باشم بهتر از آن است که امیر باشم.» (نک: طبری، ۴۲۷/۴).

۳- **الجمل؛ شیخ مفید** (۴۱۳ ق) در گزارشی متفاوت از آنچه که بلاذری و طبری نقل کرده‌اند، چنین آورده است که پس از قتل عثمان، طلحه و زبیر نزد علی(ع) رفتند و در حالی که امام علی(ع) به دیوار تکیه داده بود، بر او وارد شده و تقاضای بیعت کردند. ولی امام علی(ع) به آن دو فرمود:

«لا حاجة لی فی ذلک لئن اكون لکما وزیراً خیر من ان اكون لکما امیراً فلیسقط من شاء منکما یده ابا یعه.»^۲ (شیخ مفید، *الجمل*، ۱۳۰).

۱. ترجمه: «نه! من برای شما وزیر باشم، بهتر از آن است که امیر باشم»

۲. ترجمه: «مرا به آن حاجتی نیست؛ اگر من وزیر شما باشم، بهتر است از آن که امیر شما باشم؛ پس هر کس از شما که می‌خواهد، دست بگشاید تا با او بیعت کنم»

۴- تجارب الامم؛ ابوعلی مسکویه (۴۲۱ ق) نیز از هم داستان شدن مهاجران و انصار، برای بیعت با علی(ع) و پاسخ ایشان با تعبیر یاد شده خبر داده است (نک: ابن مسکویه، ۴۵۷/۱)

گفتنی است که این روایت را ابن اثیر (۶۳۰ ق) در الکامل (نک: ابن اثیر، ۱۹۰/۳) و ابن خلدون (۸۰۸ ق) در تاریخ خود (نک: ابن خلدون، ۶۰۲/۲) نقل کرده‌اند.

بررسی سندی

چنان‌که اشاره شد، علامه‌ی شوشتری با استناد به اینکه کلام ۹۲ نهج البلاغه، از طریق «سیف بن عمر» نقل شده است، در اعتبار آن تشکیک کرده و انتساب آن به امام علی(ع) را نپذیرفته است. در پاسخ به این اشکال، باید اظهار داشت که از مجموع منابعی که این کلام را گزارش کرده‌اند، تنها تاریخ طبری - آن هم در بخش اول - از «سیف بن عمر» نقل کرده است.^۱ از این‌رو، وجود یک راوی ضعیف (سیف بن عمر) در طریق یک خبر، نمی‌تواند به صدور اصل، آن خدشه‌ای وارد سازد؛ زیرا اولاً کثرت مصادر و شهرت نقل، ضعف سند را جبران کرده، گمان به صدور کلام را قوت بخشیده است و ثانیاً گزارشات فراوانی که با محتوای این کلام همسو و همخوانند، استفاضه معنوی سخن امام علی(ع) را به اثبات می‌رساند. این متون که اصل امتناع امام علی(ع) را با تعبیری متفاوت گزارش کرده‌اند، در منابع معتبری نقل شده است که شماری از آنها، از این قرار است:

۱. نصر بن مزاحم منقری (۲۱۲ ق) در «وقعة صفین» (نک: منقری، ۲۰۱).
۲. ابوجعفر اسکافی (۲۲۰ ق) در «المعیار و الموازنة» (نک: اسکافی، ۴۹).
۳. ابراهیم بن محمد ثقفی (۲۸۳ ق) در «الغارات» (نک: ثقفی، ۲۰۵/۱).
۴. محمد بن جریر طبری (۳۱۰ ق) در «تاریخ الامم و الملوک» (نک: طبری، ۴۲۸/۴).
۵. ابن اعثم کوفی (۳۱۴ ق) در «الفتوح» (نک: ابن اعثم، ۱۶۹/۳).
۶. ابن عقده کوفی (۳۳۲ ق) در «فضائل امیرالمومنین» (نک: ابن عقده، ۸۹).
۷. سید رضی (۴۰۶ ق) در «نهج البلاغه» (نک: سید رضی، خطبه ۲۰۵).
۸. شیخ مفید (۴۱۳ ق) در «الجمل» (نک: شیخ مفید، ۲۶۷).
۹. شیخ طوسی (۴۶۰ ق) در «الأمالی» (نک: شیخ طوسی، ۷۲۸).

۱. چنان‌که علامه شوشتری، در شرح خود نیز تنها به گزارش طبری استناد کرده است (نک: شوشتری، ۵۶۴/۹).

۱۰. عزالدین بن اثیر (۶۳۰ ق) در «الکامل» (نک: ابن اثیر، ۱۹۳/۳).
 ۱۱. ابن ابی الحدید (۶۵۶ ق) در «شرح نهج البلاغه» (نک: ابن ابی الحدید، ۳۶/۷).
 ۱۲. محمد بن علی بن طباطبا (۷۰۹ ق) در «الفخری» (نک: ابن طقطقی، ۸۹).
 ۱۳. عبدالرحمن ابن خلدون (۸۰۸ ق) در «تاریخ ابن خلدون» (نک: ابن خلدون، ۶۰۲/۲).
 ۱۴. ابن دمشقی (۸۷۱ ق) در «جواهر المطالب فی مناقب الامام علی(ع)» (نک: ابن دمشقی، ۳۲۶/۱).
- اینک با توجه به کثرت مصادر و منابع یاد شده و نیز جلالت برخی از مؤلفان آنها، معلوم گردید که کلام ۹۲ نهج البلاغه، دارای پیشینه‌ای کهن و درخشان است و این گفتار از جانب امام علی(ع) صادر شده است.

بررسی دلالی

گفته آمد که برخی از محققان اهل تسنن (نک: ابن ابی الحدید، ۳۳/۷) با استناد به کلام ۹۲ نهج البلاغه، وجود نصّ الهی بر امامت امام علی(ع) را انکار کرده‌اند. این در حالی است که علاوه بر نصوص فراوان و معتبری که ناظر بر تعیین امام علی(ع) از سوی خداوند، به عنوان امام و وصی پیامبر (ص) است،^۱ امام علی(ع)، خود در کلمات بسیاری به حقانیت و شایستگی خود اشاره داشته‌اند. برای نمونه، ایشان در مقام بیان ویژگی‌های اهل بیت(ع)، به حقّ وصایت و جانشینی رسول خدا(ص) نیز تصریح کرده و فرموده‌اند:

«لَا يُقَاسُ بِالْأَلِ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ... وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاةُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ»^۲ (سیدرضی، خطبه‌ی ۲).

ایشان همچنین در پاسخ به اعتراض برخی معاندان، بر حقانیت و شایستگی خود استدلال آورده و بیان داشته‌اند:

«وَ قَدْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّكَ عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرُ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحْرِيصٌ فَقُلْتُ بَلْ أَنْتُمْ وَ اللَّهُ لَأَحْرَصُ وَ أَبْعَدُ وَ أَنَا أَحْصُ وَ أَقْرَبُ وَ إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَ أَنْتُمْ تَحْوِلُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ»^۳ (همان، خطبه‌ی ۱۷۲).

۱. چنان‌که حدیث الدار، حدیث المنزله و حدیث الغدير از جمله آنهاست. برای آگاهی بیشتر نک: (هندی، ج ۵، ۶، ۷).
 ۲. ترجمه: «با آل محمد(ص)، احدی از این امت را نمی‌توان مقایسه کرد... ویژگیهای حق ولایت، مخصوص آنان، و وصیت و ارث پیامبر (ص)، خاص ایشان است. اکنون [که خلافت به من رسیده است] حق به حقدار رسیده، و خلافت به جایگاه خودش باز گشته است.»

۳. ترجمه: «کسی به من گفت: ای پسر ابوطالب، تو بر امر خلافت بس حریصی! به او گفتم: به خدا سوگند شما حریص‌تر و دورترید، و من سزاوارتر و نزدیک‌ترم. من حقّ خودم را که شما بین من و آن مانع می‌شوید و مرا از دست یافتن به آن باز می‌دارید، طلب کردم.»

امام علی(ع) در موقعیت‌های دیگر نیز به شایستگی و اولویت خود اشاره کرده‌اند و با جملاتی چون: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي»^۱ (همان، خطبه‌ی ۷۴) و یا «قَوْلَ اللَّهِ إِنِّي لَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ»^۲ (همان، خطبه‌ی ۱۱۸) مردم را نسبت به جایگاه بر حق خود آگاه می‌ساختند.

اما در خصوص نقدی که علامه‌ی شوشتری نسبت به متن گزارش سیف بن عمر وارد کرده است (نک: شوشتری، ۵۶۴/۹) باید گفت که اضطراب و اختلال در بخشی از یک گزارش، دلیل بر بطلان تمام آن نیست؛ زیرا ممکن است که یک راوی دروغ‌پرداز، تنها در بخشی از مفاد روایت دست برده باشد، ولی به سایر فقرات آن آسیبی نرسانده باشد؛ چنان که در همان گزارشی که طبری از «سیف بن عمر» نقل کرده است، معلوم گردید که آن بخش از خبر که بر امتناع امام علی(ع) از خلافت دلالت دارد، از متون مشهوری است که در سایر اخبار نیز آمده است؛ هرچند ممکن است که دیگر بخش‌های آن، دستخوش تغییر و تحریف شده باشد.

علاوه بر آن که اگر موضوع اکره طلحه و زبیر در بیعت با امام علی(ع) از ساخته‌های سیف بن عمر باشد، باید نام وی در تمام اسناد این خبر وجود داشته باشد؛ در حالی که چنین نیست و این خبر، در منابعی نقل شده است که اثری از سیف بن عمر در آنها دیده نمی‌شود (نک: ابن سعد، ۳۱/۳؛ ابن قتیبه، ۴۶/۱؛ ابن خلدون، ۵۹۱/۱).

تحلیل امتناع امام علی(ع)

درباره اشکال طرح شده مبنی بر این که امتناع امام علی(ع) از قبول خلافت، منافی انتصاب الهی ایشان بود، باید گفت که علت اصلی امتناع امام علی(ع) از پذیرش خلافت، تراکم شدید و انبوه بدعت‌ها، در فاصله‌ی رحلت رسول خدا(ص) تا خلافت علی(ع) بود و این همان موضوعی بود که علی(ع) را جهت اصلاح امور، تقریباً نا امید کرده بود. گواه این امر، خطبه‌های روشن‌گرانه‌ای است که امام علی(ع)، در روزهای آغازین خلافت ایراد فرمودند. چنان‌که ایشان در اولین خطابه‌ی خود پس از بیعت مردم (نک: ابن ابی الحدید، ۲۷۵/۱) به اوضاع و احوال آشفته و دگرگون مردم اشاره کرده و فرمودند:

«أَلَا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ (ص) وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلِبَنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُعْرِبَنَّ غَرْبَةً وَ لَتَسَاطُنَّ سَوْطَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ لَيَسْبِقَنَّ

۱. ترجمه: «شما می‌دانید که من به حکومت، از دیگران شایسته‌ترم.»

۲. ترجمه: «به خدا قسم، من در رهبری برای مردم، سزاوارترین هستم.»

سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرًا وَ لِيَقْصِرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا... حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ لِكُلِّ أَهْلٍ فَلَيْتُنْ أَمْرَ الْبَاطِلِ
لَفَدِيمًا فَعَلَ وَ لَنْ قَلَّ الْحَقُّ فَلَرَبِّمَا وَ لَعَلَّ وَ لَقَلَّمَا أُدْبِرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ»^۱ (سیدرضی، خطبه‌ی ۱۶).

ایشان همچنین در یکی دیگر از خطبه‌های خود که پس از مرگ عثمان، ایراد فرمود (نک: شیخ مفید، الارشاد، ۱/۲۳۹) از وضعیت مردم، اظهار نگرانی و نارضایتی کرده و فرمودند:
«وَ إِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا فِي فِتْرَةٍ وَ قَدْ كَانَتْ أُمُورٌ مَضَتْ مَلْتَمٌ فِيهَا مِيلَةٌ كُنْتُمْ فِيهَا عِنْدِي غَيْرَ مَحْمُودِينَ وَ لَنْ رُدَّ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ إِنَّكُمْ لَسَعْدَاءُ وَ مَا عَلَيَّ إِلَّا الْجُهْدُ وَ لَوْ أَشَاءُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»^۲ (همان، خطبه‌ی ۱۷۸ و نیز کلینی، ۶۷/۸).

علاوه بر آن که منصب ولایت، دارای دو جهت و مرحله است که باید آن دو را از یکدیگر تفکیک کرد؛ یکی مرحله‌ی ثبوت حق ولایت است و دیگری مرحله‌ی اعمال ولایت یا توتلی امور مسلمین. در مرحله‌ی اول، تنها حکم الهی و دستور شارع مقدس، ملاک و معیار است و هیچ یک از مردم، حق دخالت در آن را ندارند؛ چرا که این حق، از آنان سرچشمه نگرفته است و لذا توسط آنان نیز قابل اعطا و یا سلب نیست. اما مرحله‌ی دوم، متکی بر اصول و شرایطی است که در صورت تحقق، زمامدار می‌تواند اعمال قدرت کرده و متصدی امور مسلمانان شود.

رضایت عمومی، حمایت حداکثری، وجود اعوان و انصار و بالاخره، آمادگی و استعداد مردم برای پذیرش خلافت، از جمله شرایط اعمال ولایت و توتلی امور مسلمانان است.^۳ بدیهی است که اگر هر یک این شرایط محقق نگردد، اعمال قدرت و ولایت از جانب والی اسلامی، بی‌اثر و ناکارآمد خواهد بود. با این همه، زمامدار واجد شرایط، همچنان دارای ولایت است و حق حاکمیت وی تا فراهم شدن تمامی شرایط باقی خواهد بود.

۱. ترجمه: «آگاه باشید که بلا، به همان صورت که به هنگام بعثت رسول خدا(ص) وجود داشت، بازگشته است. به خدایی که او را به حق فرستاد، به بلایی سخت گرفتار خواهید شد و غربال خواهید گردید و همانند دیگ، آن قدر جوشان خواهید شد تا بالا و پائین و جابجا شوید. پیشکسوتانی که کوتاهی کرده و عقب رانده شده‌اند، سبقت می‌گیرند و آنان که جلو دار بودند، عقب نشینی می‌کنند... حق و باطل وجود دارد و هر گروهی طرفداری دارد. اگر باطل زیاد است، قبلاً هم چنین بوده و اگر حق محدود است، امید و آرزو هست که افزایش یابد. کم اتفاق افتاده که امری عقبگرد کند و بعد تغییر جهت بدهد.»

۲. ترجمه: «من بر شما از اینکه در فترت غرور و جهل [همچون روزگار جاهلیت]، قرار بگیرید، می‌ترسم؛ کارهایی انجام گرفت و شما بدان گراییدید که در انجام آنها نزد من ستوده نبودید و اگر روش نیکی که داشتید، به شما برگردد از نیک بختان خواهید شد. من تکلیفی ندارم جز اینکه بکوشم، و اگر می‌خواستم [درباره‌ی آنچه شد] بگویم، می‌گفتم. خداوند از آنچه گذشت بگذرد.»

۳. چنان‌که رسول خدا(ص)، در سفارشی به امام علی(ع) فرمود: «ای پسر ابوطالب! ولایت بر امت من، از آن تو است؛ پس اگر در سلامتی (و آرامش) پذیرای ولایت تو شدند و به (حکومت) تو رضایت دادند، اداره‌ی امور آنان را بر عهده بگیر و اگر در مورد تو، اختلاف کردند، آنان را به خودشان واگذار.» (سیدبن طاوس، ۲۴۸)

بر این اساس، اکراه و امتناع امام علی(ع) از قبول خلافت، مربوط به مرحله‌ی دوم بوده است و ربطی به حق الهی ولایت و خلافت ایشان نداشته است. در حقیقت، منصب الهی امامت، برای امام علی(ع) ثابت بود؛ اما بروز و ظهور آن، نیازمند بستر و زمینه‌هایی بود که در زمان بیعت مردم با ایشان، تحقق نیافته بود. از این رو، چون امام علی(ع) می‌دانست که مردم برای اجرای حکومت دینی، استعداد و آمادگی کافی را ندارند، از قبول پیشنهاد آنان برای زمامداری امتناع ورزید.^۱

البته امام علی(ع)، پس از مدتی، دعوت مردم را پذیرفت و زمام امور را در دست گرفت؛ لکن این مسأله بعد از آن بود که حجت را بر آنان تمام کرد و آنان را به پیامدهای بیعتشان آگاه نمود. چنان‌که در همان سخن آغازین، به مردم هشدار دادند:

«وَأَعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أُجِبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أَصْغِ إِلَيَّ قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتَبِ الْعَاتِبِ»^۲ (سید رضی، خطبه ۹۲).

این هشدار، بدان جهت بود که مردم بدانند به چه حکومتی روی آورده‌اند و در چه وادی گام گذارده‌اند تا در نتیجه، ابراز رضایت آنان، از روی علم و آگاهی باشد؛ نه از روی احساسات مقطعی و هیجانات زودگذر. بنابراین، بهترین پاسخ، همان سخن امام علی(ع) است که در قالب عباراتی موجز و پر معنا به بیان سبب امتناع خویش پرداختند:

«دَعُونِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ لَّا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَّا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ إِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتُ وَ الْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ»^۳ (همان).

نتیجه

۱- کلام ۹۲ نهج البلاغه که حکایتگر اکراه و امتناع امام علی(ع) از قبول خلافت است، از جمله سخنان مستندی است که در منابع بسیاری نقل شده است.

۲- تعدد و اعتبار مصادری که کلام امام علی(ع) را به گونه‌های مختلف (لفظی و معنوی) نقل کرده‌اند، وجود برخی روات ضعیف مانند سیف بن عمر را در سند حدیث،

۱. شاهد بی‌کفایتی و بی‌لیاقتی مردم برای حکومت عدل علی(ع)، شکوه‌های جانسوزی است که امام(ع) از مردم زمان خود بیان داشته‌اند (نک: سیدرضی، خطبه‌های ۲۵، ۲۷، ۷۱، ۱۱۹).

۲. ترجمه: «بدانید اگر مرا برگزینید، آن چنان‌که می‌دانم بر شما حکومت خواهیم کرد و به سخن ملامتگران گوش نخواهم سپرد.»

۳. ترجمه: «رهایم کنید و غیر مرا بخواهید؛ زیرا ما با حادثه‌ای روبرو هستیم که آن را چهره‌ها و رنگهاست؛ حادثه‌ای که دلها بر آن استوار و عقلا بر آن پایدار نمی‌ماند. آفاق حقیقت را ابر سیاه گرفته، و راه مستقیم دگرگون و ناشناخته شده است.»

جبران کرده و استناد و انتساب این کلام به امام علی(ع) را ثابت می‌کند.

۳- شهرت معنوی و مؤیدات محتوایی کلام، حکایت از تحقق اکراه و امتناع آغازین امام علی(ع) دارد؛ لکن این اکراه، به جهت عدم آمادگی و استعداد مردم برای پذیرش حکومت علی(ع) بوده و به معنای عدم انتصاب الهی امام علی(ع) و یا مسئولیت‌گریزی ایشان نبوده است.

فهرست منابع

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ه. ق.
۲. ابن اثیر، عز الدین علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار الصادر، ۱۳۸۵ ه. ق.
۳. ابن اعثم، احمد بن محمد الکوفی، *الفتوح*، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۱۱ ه. ق.
۴. ابن جوزی، ابو الفرج عبد الرحمن بن علی، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ه. ق.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *العبر و دیوان المبتدأ و الخبر(تاریخ ابن خلدون)*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ ه. ق.
۶. ابن دمشقی، شمس‌الدین محمد بن احمد، *جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب*، قم، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، ۱۴۱۵ ه. ق.
۷. ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع، *الطبقات الکبری*، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ه. ق.
۸. ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ه. ق.
۹. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، *الفخری فی الآداب السلطانية و الدول الاسلامیة*، بیروت، دار القلم، ۱۴۱۸ ه. ق.
۱۰. ابن عقده، ابوالعباس احمد بن محمد، *فضائل امیرالمومنین*، تحقیق: عبد الرزاق محمد حسین، [بی‌جا]، [بی‌نا]، [بی‌تا].
۱۱. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم الدینوری، *الامامة و السیاسیة*، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۱۰ ه. ق.
۱۲. ابن مسکویه، ابو علی احمد بن محمد، *تجارب الامم*، تحقیق: ابو القاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۷۹.
۱۳. ابن میثم، میثم بن علی بن میثم البحرانی، *شرح نهج البلاغه*، [بی‌جا]، دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۲.

۱۴. اسکافی، محمد بن عبد الله، *المعیار و الموازنه*، تحقیق: محمد باقرالمحمودی، [بی جا]، [بی نا]، ۱۴۰۲ هـ ق.
۱۵. علیخان عرشی، امتیاز، *استناد نهج البلاغه*، تحقیق: عزیز الله عطاردی، تهران، نشر عطارد، ۱۳۵۱.
۱۶. بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ هـ ق.
۱۷. ثقفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، *الغارات*، تحقیق: جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.
۱۸. خطیب، سید عبد الزهرا، *مصادر نهج البلاغه و أسانیده*، بیروت، دار الزهراء، ۱۳۶۷ هـ ق.
۱۹. خوبی، میرزا حبیب الله، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۵۸.
۲۰. سید بن طاوس، علی بن موسی بن جعفر، *کشف المحجّة لثمره المحجّة*، تحقیق: محمد الحسون، قم، مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۷ هـ ق.
۲۱. سید رضی، ابوالحسن محمد بن حسین، *نهج البلاغه*، تصحیح: دکتر صبحی صالح، قم، انتشارات دار الاسوه، ۱۴۱۵ هـ ق.
۲۲. شوشتری، محمد تقی، *بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه*، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۲۳. شیخ طوسی، محمد بن حسن، *الأملی*، قم، انتشارات دار الثقافة، ۱۴۱۴ هـ ق.
۲۴. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم، کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ ق.
۲۵. همو، *الجمال و النصره لسید العتره فی حرب البصره*، قم، کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ ق.
۲۶. صالح بن عبد الله الدرویش، *تأملات فی نهج البلاغه*، [بی جا]، [بی تا].
۲۷. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷ هـ ق.
۲۸. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، *تقریب التهذیب*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ هـ ق.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۳۰. منقری، نصر بن مزاحم، *وقعه صفین*، قم، مکتبه آیه المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ هـ ق.
۳۱. موسوی، سید صادق، *تمام نهج البلاغه*، تهران، مؤسسه صاحب الزمان(ع)، ۱۳۷۶.
۳۲. هندی، میرحامد حسین، *خلاصه عبقات الانوار*، تحقیق: سیدعلی میلانی، قم، مؤسسه البعثه، ۱۴۰۵ هـ ق.